اما آداب که درویش را بدست وی ازان هیچ کار
سلوک میسر نشود هشت است چنانکه ازان مخزن اسرار
حقانی و آن منبع انوار رحمانی و آن عارف معارف
سبحانی و آن واقف طریق هدایت **نظم** ناطقه خویش را
عاجز مدحش شده ؛ لاجرم آغاز کرد زمزمه دلربای ؛
اعنی مخدوم مطلق و مرشد محقق عالم کلام ربانی و مرشد
طریق اختصار همدانی کمال الملة والدین شیخ حاجی
محمد خبوشانی **نظم** خفا عفی الله عمره ابدا ؛ که بود هادی
طریق ولا ؛ در سلک نظم آن آداب را بیان فرموده اند
نظم گرچه بسیارست آداب طریقت ای جوان ؛ عمده
آنها بود این هشت آمد در بیان ؛ وحدت ذکر
دفع نفی خواطر ربط قلب ؛ صمت تقلیل و رضا شرط
سلوک سالکان بدان نصرک الله بنوره که تا سالک
باین هشت شرط متصف نگردد اورا عبور بر مراتب علویه
و سفلیه دست ندهد ادب اول حبس چشم است
واین ادب آدم صفی الله است علیه الصلوة والسلام
زیرا که مادام که دریچه چشم ظاهر پوشیده نگردد دایم
چشم سینه معنویه مفتوح نگردد چنانکه تا مردم در خواب نشوند
و چشم ظاهر معطل نگردد چشم باطنه هیچ چیز در
خواب نه بیند و حبس چشم است دو شرط است اول وحدت
تا جای تنهانه نشیند تعلق او از ظاهر بریده نشود دوم محل
قابل و آن خلوت ست که جای یک کس بود که در وقت
نماز کند ازدون [illegible] نکنند و تاریک باشد تا [illegible]

قال الشیخ جمال الدین احمد [illegible]
اذا تکلمت بین یدی الشیخ [illegible]
حدیث فوق صوته واقتصر منها
مراعیا للادب اذا مرضت
الشیخ فی الطریق فامش
خلفه وللمشی امامه وتعینه
وتباله مراعاة للادب
من التعب بین یدی
الشیخ مینا ولا دوم بحضره
ونهبه [illegible]
[illegible] الادب [illegible]
منه العصا [illegible] دوام الذکر
[illegible] خطرات القلب
وحدیث النفس [illegible]
الشیطان [illegible]
انه یشتغله بالذکر [illegible]
الاوقات والاحیان [illegible]
[illegible]
[illegible]

نشود و بغیر ادای فرایض جماعت و تجدید وضو دیگر
از خلوت بیرون نیاید و چون از پی جهتی بیرون
آید باطراف و جوانب نظر نکند و چنین بیاید و زود بخلوت
رود و این چنین جمعیت و این نظر بحال مبتدیانست
اما کاملان را در جمعیت احتیاج بآن نیست
زیرا که از خاصیت تجلی ذات دل ایشان همیشه مستغرق
حق است و از این دوام آگاهی ایشان را حاصل آید پس
این طایفه می توانند که وحدت را در کثرت و خلوت در انجمن
نگاه دارند و با وجود این اگر بخلوت و عزلت قیام نمایند
سبب زیادتی سعادت و مزید دولت گردد و اگر مبتدیان
باین عمل نمایند و خود را مرید نامیده در انجمن در آیند زود
باشند که روی دل را بجانب مردم کنند و سر رشته سعادت را
گم کنند و دوم وضو است و این ادب در بین بهی است علیه السلام
باید که یکدم بی وضو نباشد زیرا که دوام وضو شعار مؤمنان است
چنانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده الا که لا یحافظ
علی الوضوء الا المؤمن رواه مالک نظم با وضو باش تا درینه
تا ترا نور دل قرینی باشد ؛ بر وضو کس مواظبت نکند ؛ غیر
مؤمن که پاک دین باشد ؛ و چون وضو گران شود باز وضو
سازد که وضو صلاح مؤمنانست چون بی صلاح بود کند ه
تیره شود و تیره روی ظفر یابد و اگر مر هر فرض را تجدید
کند بهتر باشد اما مبتدیان را در وقت خلوت جمیع اوقات
از تجدید ناگزیر است و باید دانست که جمیع عبادات را نوریست
و علامت قبولیت عبادات دیدن آن نوریست ادب سوم

تعلق

تقلیل طعام است باید که در تقلیل طعام حد وسط را رعایت
کند که خیر الامور اوسطها بتخصیص درین امر است زیرا که
عمل بطرفینش نقصانست در دین که اگر بسیار خورد کهالت
و کسالت و غفلت بار آورد و این سبب باز ماندگی گردد
از عبادت حق و اگر بغایت کم خورد سبب ضعف و سستی بدن
گردد و باندک مرض و یا عارضهٔ مزاج از کار بیفتد و از عبادت
باز ماند و آنها که تقلیل طعام را بمرتبهٔ رسانیده اند که کم خورده
اند یا هیچ نخورده اند آن فعلها نقصانست شیخ باید که ایشان را
از آن مقام بگذرانند اما باید که از نیم شکم طعام در شبان
روز زیادت نخورد و کمتر از هفت سیر و این ادب عیسی
علیه السلام ادب چهارم خاموشیست و درین ادب فواید
بسیار است چنانکه گفته پیغمبر صلی الله علیه و سلم من صمت نجا
این ادب زکریای پیغمبر است علیه السلام درویش باید
که مدتی طفل صفت باشد بعد از آن در معارف و حقایق بر
دل او مکشوف گردد در چنین خلوت باید جز بجا دم سخن
نگوید و آن هم اگر ضرورت باشد و بتجربه معلوم شده که
چون درویش در وقت خلوت سخن گوید فتور و قصور در درویش
او پدید آید و اگر خواهد عرض واقعه کند چون بدر خلوت شیخ رود
دو زانو بنشیند و بسم الله الرحمن الرحیم بلند گوید و بر در خلوت
شیخ را بالا گیرد و از راه باطن اجازت طلبد اگر تنحنح کند و آهسته
دست بر در خلوت شیخ نزند یا صبر کند تا شیخ در خلوت باز کند
آنگاه سلام کند و گوید چنین دیده شد و نگوید که چنین دیدم

و در وقت انقباض شیخ سخن کوتاه کند و در وقت انبساط احتیاط
تمام کند و در واقعه هیچ کم و زیاده نکند که بدترین گناهان دروغ است
که گفته اند شیخ همه گناهان مرید را عفو کند مگر دروغ و شیخ بلطف را
و قهر و صلح و کفایت او را بگذراند و اگر بگذارد مرید او بگذرد
که گواه قابلیت مردم قول و فعل او است چون قول راست نبود
فعل هم راست نبود او را هیچ کمال میسر نخواهد شد این
خاصیت بتجربه معلوم این ضعیف شده است ادب پنجم ذکر لا اله
الا الله است زیرا که سلوک راه و رفع حجب که گفته اند شد از
خاصیت مداومت این ذکر میسر شود و این ادب موسی کلیم الله
علیه السلام باید دانست که سالک راه حقیقت آن نسبت
و سلوک گذشتن او بود از حجب ظلمانی و نورانی که در آمدن حاصل
کرده بود چنانکه ذکر کرده شد و این سعادت میسر نشود مگر
بمداومت این ذکر و شرایط آنکه توبه کرده باشد بدست پیر کامل
و مکمل دوم آنکه ذکر را تعلیم از صاحب کمال یافته باشد
که آن عزیز در ارشاد مجاز باشد و صاحب خاصیت باشد
سیوم در محبت و اعتقاد شیخ خود تمام بود دیگر از شرایط ذکر
آنست که مرید روی بقبله نشیند و هر دو دست خود را بر
سر زانو های خود نهد و از برای ارواح حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم و مشایخ سلسله و شیخ خود فاتحه خواند و ده بار
صلوات بگوید و از راه معنی از مشایخ سلسله استعانت طلبد
و از معنی شیخ خود مدد طلبد و سر پیش آرد و لفظ لا را از ناف
خود بالا کشیده و سر راست کند و لفظ اله را بسر دوش راست
خود انداز و باز الا را بسر راست کند و لفظ الله را بطرف دست چپ خود

افکند

افکند و اثر آن بدل رساند چندانکه نفس خود را نتواند نگاه
داشتن نگاه دارد که بعضی جاهاست که مطلقا توجه دل و
نگاه داشتن نفس در وقت الله مرتفع میشود و بعضی دیگر نفی
و اثبات و صورت شیخ را نیز پیش خاطر آورده زیرا که
در وقت توجه بدل شیطان لعین قصد او میکند آن توجه را
قطع کند و وسوسه پیش آورد و دفع آن باستحضار شیخ
بود پس اولی آنکه در آخر هر ذکر خیال شیخ پیش خاطر
آرد تا شیخ نیز گواه بعد بر صدق طلب او و آن وسوسه نیز
منقطع گردد و معنی ذکر پیش خاطر باید داشت که عمده کار در
طلب معنی ذکر است و مراد معنی اصطلاح است نه لغوی که ارباب
طریقت بران اتفاق کرده اند که این معنی فایده مندتر است و آن
اینست که نمیخواهم هیچ چیز را مگر خدای را و نسبت با سالکان
این معنی متفاوت است چنانکه اول نفی مراد است دوم نفی مطلوب
سیوم نفی موجود فی الظاهر والباطن یعنی اول نفی خواهش کند
و این نسبت بحال مبتدیانست و چون خواهش او منتفی شد نفی
مطلوب کند و این نسبت بحال متوسطانست و چون خود
مطلوب منتفی شد بعد از آن نفی موجود کند یعنی هیچ موجود نیست
در باطن مگر خدای و این تا به نسبت حال منتهیانست باید که دایم بدل
و زبان ذکر گوید و اگر حضور و جمعیت داشته باشد ذکر را جهار
ضرب گوید الا هر نوع تواند گوید بشرط آنکه نفی و اثبات را ضرب
دارد و اثر هر ذکری بدل رساند تا دل ذاکر گردد و از خارج باز دارد
گردد سبب آنکه اکثر بالغان این راه و عارفان آگاه ذکر

آن ۳۰

لا اله الا الله را اختیار کرده آنست که این ذکر افضل اذکار است
چنانکه در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده است که گفت
رسول صلی الله علیه و سلم که افضل ذکرها ذکر لا اله الا
الله است و سبب افضلیت او از سایر اذکار آنست
که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه مشتمل است بر
اسم ذات و این سبب آنست که چون این کلمه را در یکی
پله ترازوی قیامت نهند هر چند در پله دیگر از گناهان
که ما دون شرک است نهاده شود با اسم الله مقاومت
نکند چنانکه مفهوم میگردد از آخر حدیث بطاقه که گفت
پیغامبر صلی الله علیه و سلم که گران نمی آید با وجود اسم الله
چیزی فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه سبب غالب
شدن محبت حق است بر محبت غیر و این غالبیت سبب
نجات بنده است از شر محبت ماسوا الله و فضیلت
ثالثه آنست که اول دلالت میکند بر نفی شرکت و این
نعمت ایمان شریعت که سبب عصمت جانست از
وبال در دار دنیا و سبب خلاصی است از خلود در
نار در دار عقبی و از آنست که گفته اند دوستترین اذکار
نزد پروردگار این کلمه است زیرا که اعظم و ابغض ذنوب
نزد حضرت علام الغیوب شرک است که حق سبحانه
و تعالی با وجود سعت رحمت در رحمت و سعت کل شیء
در مغفرت بر این طایفه مسدود گردانیده و بر ماسوای
ایشان مفتوح چنانکه فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک به
و یغفر ما دون ذلک و در این کلمه قطع و قمع این گناه قبیح است

زیرا که این کلمه دلالت میکند بر وجوب و بر وجود او و ثبوت جمیع صفات
کمال و سلب جمیع صفات نقص و فضیلت رابعه است که
تکرار او بر شرایط مذکوره نزد ارباب طریقت مفتاح ایمان شهود
شهودیست که مقصود و مطلوب همه سالکان است و فضیلت
اولی و ثانیه اگرچه مشترکست میان او و میان سایر اذکار اما
فضیلت ثالثه و رابعه خاصه این ذکر است که از هیچ ذکر آن
حاصل نمی شود پس این دو کلمه از این دو جهت افضل اذکار
باشد و نیز در مصابیح و مشکات آمده است از شرح سنت
که گفت پیغامبر صلی الله علیه و سلم که موسی علیه السلام گفت
ای پروردگار من تعلیم کن مرا ذکری که یاد کنم بآن ترا گفت
بگو لا اله الا الله پس موسی علیه السلام گفت ای پروردگار
من همه بندگان تو میگویند این کلمه را و من میخواهم چیزی که مخصوص
گردانی مرا بآن گفت ای موسی اگر هفت آسمان و ساکنان او را
و هفت زمین را نهاده شود در یک پله ترازو و این کلمه را در یک
پله او هر آینه میل دهد آنرا لا اله الا الله یعنی گران تر آید
از آنها و باید دانست که این کلمه توحید را کلمه طیبه میخوانند و فایده
کلمه طیبه آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی بتوحید احد واحد
نگردد زیرا که واحد است در ذات خود محتاج بتوحید کسی نیست
موضع دو بلکه فایده توحید راجع به بنده است که بنده بگفتن این کلمه موحد
میگردد و از عذاب خدای تعالی امان می یابد چنانکه فرموده است
لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی فقد امن من عذابی و
تکرار این کلمه را تاثیر عظیم است در مقالت قلبیت و ظهور غیبیات

و تجلیات حق سبحانه و تعالی و ازین جهت ست که مشایخ طریقت
قدس الله اسرارهم این کلمه را اختیار کرده اند از میان
سایر اذکار و سالکان و متوجهان ذات اقدس این کلمه را
مع شرایط مذکوره امر فرموده اند تا انوار قلبیه و معارف
یقینیه بظهور آید چنانکه گفته اند رباعی بر لجّت وجود هر که
شاهنشاه ست ؛ او را بسوی عالم حقیقت راه ست ؛
هر نور یقینی که در دل آگاه ست ؛ از کوکبی لا اله الا الله ست ؛
و حکمت در انکه مشایخ سلسله قدس الله تعالی اسرارهم
این ذکر را چهار ضرب گفته آنست که چون حضرت حق سبحانه
و تعالی وجود انسانی را بظهور رسانیده نور و ظلمت در وی
آفریده و هر صفتی از صفات کامل و ناقص را در محل مخصوص
ظاهر گردانیده و چهار دشمن در وجود او بداشت اول
هوا را که عدو لاهوتی ست در دماغ انسان جای اوست
و دعوای خدایی میکند دوم نفس را که عدو جبروتی ست که وزیر
و معاون هوا است و تختگاه او بر طرف راست است سیوم شیطان
که عدو ملکوتی ست که وسوسه و اغوای او در ملکوت سینه
انسانی ست که دم بدم بساط غفلت در ملکوت انسانی میگستراند
و جای او طرف اسفل انسانی ست و چهارم دنیا که عدو ناسوتی ست
که پیوسته در چشم مردم خود را آراید و مردم را از راه برد
جای او اسفل است از شیطان و چون بدست مرشد انابت
کنند دنیا را پشت پای زنند و سه دشمن دیگر را که شیطان و
نفس و هوا است بنفی ذکر منفی گردانند اول لفظ لا را از

ناف تا سینه میکند نفی شیطان میکند زیرا که شیطان در حین
از ناف بسینه می آید و وسوسه میکند و چون تا سر بسوی
راست افکند نفی صفات نفسیه میکند و دفع قوی اعدا هوا
میل میکند بحقیقت هستی در وجود انسان دعوی خدائی
میکند و چون نفی این هر سه داشتم و دل فتح شود باز سر راست
ساخته بصفت استقامت موصوف شده مشتاق و آراز
بود و نابود و اید را خفته سر بر بالا بطرف جیب فرو اندازد
یعنی هر چه در سر داشتم از هوا و هوس و تمنا و خیال
همه را در طلب و توبه بیکبندم و باثبات الله نفی جمیع ما سوی
الله کردم و چون بدین نسبق بذکر و جهد او مشت نماید زود
باشد که اثر آن بظهور آید و حق سبحانه و تعالی از عالم غیب
بر دل او دری بکشاید و فتوحات غیر متناهیه باو روی
نماید و اگر چه بواسطه فتور و قصور ایام هر چند ظهور آثار
دیرتر ماند در طلب سعی بیشتر ورزد و دل از ذکر نگرداند
تا خسر الدنیا والآخرة نگردد که در شان این طایفه در کلام
تحریر و تهدید وارد شده قال الله تعالی ومن اعرض عن ذکری
فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی نفی خواطر ستدانی
ادب حضرت ابراهیم است علیه السلام و این شرط از اصول
شرایط است زیرا که تا خاطر از ماسوی پاک و خالی نسازد
ذکر را درون تاثیر نباشد درون خلوت دل را از غیر دوست خالی
کن و چون شیطان و نفس در وقت توجه بعبادت زیادت سعی نماید
تا سالک را مستغرق سازد و باید که بمنع آن مشغول شود و آینه
دل را از کدورت اغیار خالی و صافی گرداند تا عکس جمال

نفی خواطر

محبوب در و مشاهده نماید که هر لحظه معشوق بگوش عاشق
ندا در دهد **بیت** دل از اغیار خالی کن چو عزم کوی ما
داری نظر بر غیر جانان مفکن چو قصد روی ما داری
پس شرط سالک نفی خواطر است از ماسوی و خالی بودن
از تسویلات و رذائل یعنی خطاست رابطهٔ قلب است
و این ادب یوسف صدیق است علیه السلام و حقیقت
سایر آداب جهت صحت این شرط است و مراد
از رابطهٔ قلب پیوند دل است با شیخ زیرا که سلوک
بی این سلاح از شماتت نفس و شیطان در آب و کلستهٔ
و عبور بر مقامات و مراتب علیه سنیه مشکل است و این
سعادت موقوف به پیوند دل است که بواسطهٔ دریای
محبت مرید شیخ دل او بدل شیخ پیوسته است و از
مهالک وسواس و خذلان وارسته و هر چند عظمت
و کمال شیخ در دل مرید بیشتر پیوند دل محکم تر فیض
و فتوح از جانب شیخ بیشتر زیرا که تا جویبار معنی مرید
بدریای باطن شیخ پیوسته نباشد از آن آب قطره در این
جویبار نیاید پس هر چند نهر بقعر دریا نزدیکتر از امواج آن
سیراب تر و هر چند مرید بدرجهٔ کمال رسد همان احتیاج
باقی است که بدون نباشد و کر نیز گاهی بمقام قرب پیشتر اند
رفت باید که اگر شیخ صد بار مرید را رد کند مرید پیوند
دل محکم تر سازد که صد رد پیر مرید را چندان نبود
که یک رد مرید شیخ را زیرا که شیخ کامل است و رابطهٔ او
نیز کامل است و از مرید ناقص و آن باندک اعراض

بنهایت آداب و ربط قلب و ترک اعتراض مشغول
باشد تا از مهالک خذلان وارسته بدرجهٔ کمال انسانی
رسد اللهم انی اسألک کمال الطلب و اعوذ بک من ترک
الادب. ادب هشتم ترک اعتراض و دوام صحبت
و این ادب بار و ن بنی است چون درویش میداند که
قرآن کلام حق است و هیچ مخبر صادق تر از حضرت صلی الله
علیه و سلم نیست بمعنی این آیت نظر کند که حسبنا الله و
نعم الوکیل است و همه خیر و شر را از خدای تعالی داند
و با الم و تفرقهٔ خاص و عام غمگین نشود و صابر بود که
و الله یحب الصابرین و جمیع امور خویش به شیخ تفویض
کند و هر چه شیخ فرماید بندهٔ فرمان او بود و در آن فایده
و رحمت داند و اگر از قصور بینش خود از شیخ چیزی بیند که
پسندیدهٔ او نبود آن را حواله بنقصان بینش خود کند
نظم از بدبینی ز فعل خود بینی هر بد که رسد گناه
خود بینی هر چند که عیب بیش بیند نقصان همه سوی
خویش بیند تا جان مرید این صفت گشت فرزانه و کور
معرفت گشت از صحبت پیر برخوردار شد سرمایهٔ
صحبتش دو بهر شود و اصل ادب درویش با شیخ
آنست که هر عملی چه مشروع که وجود او را از بنا منتقص
نیست و کم میکرداند و هیبت و عظمت شیخ را در دل او
جای گیرد در نصیحت طالبان بتخصیص انابت که دست
انابت با مید اجابت بدرگاه حق جل و علا بر داشته چنگ
ارادت بدامن این ضعیف زده اید نصیحت با دوستان را

و مرا فرمایید بدان عمل نماید که زیرا که رسیدن فیض و فتوح بدرویش موقوف بر آنست که کمال و عظمت شیخ در دل او هم

که آوان اکتساب اسباب نجات را غنیمت شمرده و
غرایب شریعت مصطفوی را صلی الله علیه وسلم شعار
خود سازید و در توزیع اوقات با قامت طاعات و عبادات
و ملازمت اوراد ثابت قدم باشید و از صحبت و ملاقات
ناقصان روزگار دوری جوید و بدوام ذکر و آگاهی و کثرت
مجاهده و قلت مکالمه اهتمام نمایید و قلت منام و کثرت
صیام در ایام مغتنم دانید که زود باشد که از برکت و
خاصیت این کار از عالم غیب دروازهٔ شهرستان
دل گشاده شود و گوش دل شنوا و چشم دل بینا و زبان
گویا شود و هر لحظه از نفحات الهی لذتی بمذاق جان
شما رسد و با الهامات سبحانی و واردات رحمانی
میان خدای تعالی و بنده مکالمه شود و بنور مکاشفه
مشاهدهٔ جمال محبوب معاینه شود و از عالم العلم
الیقین و عین الیقین و حق الیقین ایمان درست
کرده در دایرهٔ بهوشمندان ایمان یقینی در آیید و الا
نهال عمر میوهٔ غفلت بار آورد و آب ندامت بعد از آن
سودش ندارد و این طومار که در دیار ماوراء النهر
نشر کرده اند زود باشد که اوراد رهم نوردهاد و در
اقلیم دیگر اندازند همچو کبریت احمر مردم او را طلبند
و کم یابند و جان هزاران طالب براه طلبش در آتش
حیرانی بسوزد و از و اثری نیابند و هر زمانی اهل
آن زمان از کمال غفلت همین بجان خبر ند که مثل
او نیای ما سبق در زمان ایشان نیست و از دریافت

صحبت این طایفه محروم می مانند و مرکب جهالت را در رجهٔ غفلت میرانند این محض خطا و شقاوتست زیرا که ایشان غافلند از آنکه

م

علی بن بندار بن الحسین الصوفی رحمه الله تعالی از بزرگان نیشابور است
روزگار مند بوده از دیدار مشایخ و مرزوق از صحبت
ایشان وی گفته که بدمشق رفتم بعد از سه روز برابو عبد الله
جلا در آمدم گفت که آمدی گفتم سه روز است گفت درین
سه روز کجا بودی که بمن نیامدی گفتم با ابن جوصا بودم حدیث
نوشتم گفت شغلک الفضل عن الفرض گفت فضیلت
یعنی نوافل و نوافل ترا از فریضه مشغول داشت شیخ الاسلام
گفته دیدار پیران از فرایض این قوم است که از دیدار پیران
آن یابند که از هیچ چیز نیابند و شیخ الاسلام گفته الهی این چیست
که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت
و تا ترا ندید ایشان را نشناخت محمد ابن الفضل البلخی رحمه الله
تعالی وی گفته که علامت شقاوت سه چیز است آنکه علم
دهند و توفیق عمل ندهند و عمل دهند و از اخلاص در آن محروم
گردانند و دولت صحبت دوستان خدای تعالی دریابند و توفیق
اکرام و احترام بجای نیاورند و هم وی گفته که چون مرید را بینی
که طلب زیادتی دنیا میکند آن نشانه ادبار و نگونساری اوست
و هم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم مجاهدةً فی اوامره
واتبعهم لسنة نبیه یعنی بزرگترین اهل معرفت مجتهدترین
ایشان باشد در ادای شریعت و راغب ترین ایشان .

[illegible]

داود طائی گفته مریدی را که ان اردت السلامة سلّم علی الدنیا
وان اردت الکرامة کبّر علی الآخرة یعنی اگر سلامت
خواهی دنیا را وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت
تکبیر گوی شیخ کمال خجندی رحمه الله تعالی وی بزرگ
بوده و باشتغال وی بشعر و تلطف در ان ستر و تلبیس
بوده باشد بلکه میشاید که برای آن بوده باشد که ظاهر مغلوب
باطن نشود و از رعایت صورت باز نماید چنانکه
خود میگوید   این تکلفهای من در شعر من
کلّمینی یا حمیرای منست

شیخ محیی الدین محمد العربی رحمه الله تعالی وی قدوهٔ قایلان بوحدت
وجود است و بسیاری از فقها و علماء ظاهر در وی طعن کرده اند و اندکی از
فقها و جماعتی از صوفیه وی را بزرگ داشته اند هم وی در فتوحات
این بیت فرموده که : یا من یرانی ولا اراه : کم ذا اراه ولا یرانی
یکی از اصحاب گفته چون گفته لا یرانی و میدانی که او ترا می بیند بر سبیل
بدیهه گفت : یا من یرانی مجرما ولا اراه آخذا : کم ذا اراه منعما و
لا یرانی لائذا شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الله تعالی روحه بزرگی
و کمال حقیقت شیخ رضی الله عنه در بسیار از حواشی فتوحات اعتراف
نموده است چنانکه در خطاب وی نوشته که ایها الصدیق و ایها المقرب
و ایها الولی و ایها العارف الحقانیة و این حواشی حال التخطیه
بر کنار فتوحات موجود است اما وی را در آن معنی که حقیقت حق را
وجود مطلق گفته است تخطیه بلکه تکفیر کرده است و بعضی از اهالی عصر
که سخنان هر دو شیخ را تتبع بسیار کرده بوده و بهر دو اعتقاد و اخلاص
تمام داشته در بعضی از رسایل خود نوشته که در حقیقت توحید میان
ایشان خلاف نیست و تخطیه و تکفیر شیخ رکن الدین علاء الدوله
مر شیخ را رضی الله عنه راجع بان معنی است که در الفاظ کلام شیخ فهم
کرده نه بان معنی که مراد شیخ است زیرا که وجود را سه اعتبار است
یکی اعتبار وی به شرط شی که وجود مقید است و دوم بشرط لا شی که
وجود عام است و سیم لا بشرط شی که وجود مطلق است آنکه شیخ رضی
الله عنه ذات حق را وجود مطلق گفته است بمعنی اخیر و شیخ رکن

الدین علاء الدوله آنرا بوجود عام حمل کرده و در نفی و انکار آن مبالغه نموده با وجود آنکه خود باطلاق وجود ذات بمعنی اخیر
اعتراف نموده است
چنانکه در بعضی رسایل
خود فرموده است که الحمد
علی الایمان بوجوب وجوده
[illegible]
والله تعالی اعلم بالسرایر